

فیلم ناتمامی
برای دخترم
سمیه

گفت و گو با مرتضی پایه شناس

درباره‌ی مستند «فیلم ناتمامی برای دخترم سمیه»

مهم ترین دغدغه‌ی من مخاطب است



رافعه رستمی

قرارگاه اشرف که اشغال شد، زندگی عجیب مردمان آن، با آن سبک زندگی عجیب و سرگذشت‌های تراژیک سوژه‌ی خیلی از فیلمسازان شد. یکی از مهم ترین فیلم‌هایی که درباره‌ی قرارگاه اشرف ساخته شده «فیلم ناتمامی برای دخترم سمیه» است. مستندی که ساختاری متفاوت و قصه‌گو دارد.

اولین چیزی که در فیلم خیلی نظر من را جلب کرد نوع روایتی بود که به سینمای داستانی تنه می‌زد، به چه علت این نوع روایت را انتخاب کردید؟

سینمای داستانی به آن منظور که شما می‌گویید را قبول ندارم. من بیشتر به سمت سینمای مستند قصه‌گو پیش رفتم. چون فکر می‌کنم ما فیلمسازان مستند اولین کاری که باید بکنیم این است که فیلم را طوری بسازیم که مخاطب بنشیند و آن را نگاه کند و باقی کارها، حرفی که می‌خواهیم بزنیم یا هر چیز دیگری در مرحله‌ی بعدی قرار دارد. تا مخاطب نشیند و فیلم را نگاه کند هر کار دیگری که ما کرده‌ایم ارزشی ندارد و از نظر من، بزرگ‌ترین ابزار برای گذشتن از این مرحله، قصه‌گفتن است.

به نظر شما با این رویکرد، تفاوت سینمای داستانی با سینمای مستند قصه‌گو چیست؟

از حیث قصه‌گو بودن هیچ تفاوتی ندارند. به نظر من، سینمای مستند هم هر چیزی را که سینمای داستانی نیاز دارد می‌خواهد. در فیلم‌های داستانی شما، اگر یک فیلمنامه‌ی خوب، بازیگر خوب، کارگردان خوب و همه‌ی عناصر خوب دیگر را داشته باشی، قطعاً یک فیلم خوب تولید می‌شود ولی سینمای مستند به همه‌ی اینها برای خوب بودن نیاز دارد ولی با وجود تمام این شرایط هیچ تضمینی وجود ندارد که در نهایت یک فیلم مستند خوب تولید شود چون در نهایت در سینمای مستند با یک امر واقعی طرف هستیم و چیزی ساخته نمی‌شود. به همین دلیل کار مستندسازها به شدت سخت‌تر است چون با مقوله‌های مواجه هستند که نمی‌توانند به آن شکلی که جز آن چیزی که هست را بدهند. مستندساز باید بتواند قصه را از دل همین امر واقعی بیرون بکشد.

با توجه به اینکه روایت‌های قصه‌گو را دوست دارید فکر می‌کنید زمانی سراغ سینمای داستانی بروید؟

من فکر نمی‌کنم هیچ وقت سینمای داستانی را تجربه کنم چون این نوع سینما اگر چه برای من هم سرگرم کننده است ولی من را راضی نمی‌کند. وقتی می‌گویم سینمای مستند بسیار سخت است یعنی من عاشق همین سخت بودنش هستم. یعنی جایی که من با چیزی مواجه می‌شوم که من را به مبارزه می‌طلبند. سختی این کار برای من همان جایی است که من نمی‌توانم چیزی را به وجود بیاورم بلکه باید به چیزی که وجود دارد، فرم بدهم و تمام هنر یک مستندساز به نوع نگاهش و زاویه‌ای که برای پرداخت انتخاب می‌کند، بستگی دارد.

دلیل انتخاب سوژه‌ای که به سازمان مجاهدین خلق ربط دارد و خیلی



بحث برانگیز است، چیست؟
دلیل اولیه‌اش پروژه‌های بود که سال ۸۸ قرار شد درباره‌ی این سازمان کار کنیم که در نهایت به دلایلی پیش نرفت و تبدیل شد به یک فیلم تک قسمتی که استراتژی ما این بود که همه چیز را درباره‌ی این سازمان از اول بگویم. در آن موقع ادبیات جامعه هنوز همان گروهک منافقین بود و ما اصرار داشتیم که باید از اسم اصلی این سازمان در فیلم استفاده کنیم چون این هم از خاصیت‌های یک کار مستند است. یعنی اگر ما از اسم دیگری استفاده می‌کردیم به نظر می‌آمد که می‌خواهیم قضاوتمان را به مخاطب تحمیل کنیم. ما خیلی سر لحن و ادبیات فیلم به مشکل برخوردیم، چون نمی‌خواستیم قضاوتی وجود داشته باشد.

یعنی نگاه شما در این فیلم، یک نگاه کاملاً بی‌قضاوت نسبت به سازمان مجاهدین خلق بوده است؟

در این فیلم، من و آقای محمدی که شخصیت اصلی هستند تقریباً یکی شدیم. من بیشتر از یک سال از ساعت شش صبح تا دیر وقت می‌آمدم دفتر و تمرکز می‌کردم تا به شخصیت آقای محمدی نزدیک بشوم. یعنی به خودم می‌گفتم من یک پدرم، دختری به نام سمیه دارم و در چنین وضعیتی قرار دارم و می‌خواهم قصه‌ام را تعریف کنم. من ساعت‌ها با مصطفی محمدی صحبت کردم تا ایشان را بفهمم. بفهمم حرفشان چیست و یادداشت برمی‌داشتیم و متن می‌نوشتیم. می‌خواستیم به یک راه سهل و ممتنع برای گفتن حرفم برسیم. اینها را گفتیم برای اینکه بگویم قضاوت از جنس قضاوت پدرانه شاید در فیلم وجود داشته باشد چون فیلم من درباره‌ی یک پدر دختر است و حرف‌های او قطعاً قضاوت حکومتی در آن وجود ندارد چون فیلم اصلاً قصد ندارد وارد مسائل سیاسی بشود. بلکه تمام حرف فیلم این است که هیچ سازمان، هیچ گروه، هیچ حکومت و هیچ فردی حق ندارد بین رابطه‌ی یک پدر و دختر بایستد و شما این اتفاق را در فیلم می‌بینید که خانواده‌ای که خیلی به هم وابسته هستند و خیلی همدیگر را دوست دارند چطور از هم می‌پاشند.

چطور با این خانواده و آقای محمدی آشنا شدید؟

در مستند قبلی که درباره‌ی این سوژه کار می‌کردم با آقای محمدی آشنا شدم و شروع به ارتباط برقرار کردن با ایشان کردم تا بتوانم راضی‌شان کنم و فیلم‌هایشان را در اختیارم بگذارند. چون در ابتدا اصلاً حاضر به همکاری نبودند.

چرا حاضر به همکاری نبودند؟
خب اینجا باید توضیح بدهم که سازمان مجاهدین دو نوع طرفدار دارد؛ کسانی که عضو کادر اجرایی سازمان



هستند و فعالیت‌های جدی می‌کنند و دسته‌ی دیگر هوادار هستند که ممکن است در هر جای دنیا باشند و زندگی عادی خودشان را داشته باشند ولی در اجتماعات و تظاهرات شرکت می‌کنند. مصطفی محمدی یک هوادار دو تیشنه بوده است. اینکه در ابتدا مایل به همکاری نبودند به این علت بود کسانی که از سازمان جدا می‌شوند اولین انگیزه‌ی که می‌خورند این است که شما مزدور رژیم ایران هستید و برای آنها شواهد هم جور می‌کنند تا برای این ادعایشان ثابت کنند که آنها مزدور هستند برای اینکه حرف آنها در دنیا شنیده نشود و به نظر دروغو بیایند. پرهیز ایشان هم به این علت بود که نمی‌خواستند به دولت جمهوری اسلامی ایران مرتبط باشند و چون دخترشان در سازمان بود به شدت نگران بودند. به علت اینکه انگیزه‌های انسان دوستانه داشتند من توانستم ترغیبشان کنم تا با من همکاری کنند. به ایشان گفتم این وظیفه‌ی ماست تا این مسائل را مطرح کنیم حتی اگر هر دو آسیب ببینیم.

همان موقع که تصمیم به این کار گرفتید، چه خطراتی را پیش روی تان می‌دیدید؟ مثلاً از جانب سازمان مجاهدین خلق؟

من از جانب سازمان مجاهدین خلق که اصلاً نگران نبودم از این جهت که این سازمان چند سال است روی این موضوع کار می‌کند که از لیست سازمان‌های تروریستی بیرون بیاید. یعنی اگر هر اتفاقی برای من یا عوامل یا خانواده‌ی آقای محمدی و دیگر شخصیت‌ها رخ بدهد، تمام انگشت‌های اتهام به سمت این سازمان می‌رود و این بعید است که اشتباهی به این بزرگی بکنند چون ادعا دارند ما با خشونت بسیار مخالفیم. هر چند در گذشته بسیار دست به این کار زده‌اند و حتی دوبار نقشه‌ی ترور آقای محمدی را کشیده‌اند ولی شکست خورده‌اند.

گفتید که هر سازمان یا تشکیلی که بخواهد جلوی ارتباط یک پدر و دختر را بگیرد از نظر شما محکومند. چرا این سازمان را برای نشان دادن این حرف انتخاب کردید؟

درست است. ممکن است هزارها سازمان یا گروه وجود داشته باشند که در آنها چنین اتفاق‌هایی بیفتد. مثلاً همین شرکت‌های گلدکوئیست که عضوگیری هر می‌دارند و کسی در رأس است و بقیه یک مورچه‌ی کارگر هستند. ولی من این سازمان را انتخاب کردم چون سمبل و عصاره‌ی این اتفاقاتی است که رخ می‌دهد. نسخه‌های اولیه‌ی فیلم، پنج ساعت و نیم بود، یعنی همه‌ی آن چیزی که من فکر می‌کردم باید بگویم،

هیچ انگیزه‌ی سیاسی برای ساخت این فیلم نداشتم. شما با ایشان از این نظر همسو نبودید؟

اینکه کسی هیچ انگیزه‌ی سیاسی نداشته باشد، خودش یک موضع‌گیری سیاسی است. منظور کارگردان و منظور من از اینکه بگویم هیچ انگیزه‌ی سیاسی نداشتم این است که قرار نیست ما سفارشی از جایی بگیریم برای اینکه یک نگاه سیاسی را تقویت کنیم یا نگاه دیگری را تضعیف بکنیم. اما بی‌تفاوت و بی‌نظر هم نیستیم چون اشتباه است زیرا این فیلم تأثیری که روی خود ما گذاشت این بود که فهمیدیم با چه فرقه‌ی خطرناکی روبه‌رو هستیم و حتی ممکن است به ما آسیب برسد بنابراین بی‌تفاوت نبودیم ولی تمام تلاشم را کردیم که منصف باشیم و تصویر غیرواقعی از واقعیتی که فهمیدیم درست نکنیم. چیزی که ما درباره‌ی این سازمان فهمیدیم این بود که خطرناک هستند. ابتدای شروع به این کار، مهم‌ترین مشکلی که فکر می‌کردید بر سر راه ساختن این مستند قرار بگیرد، چه بود؟

ما کمی نگران مشکلات امنیتی بودیم؛ هم از داخل کشور هم خارج کشور. چون موضوع ما حساس بود و ما کمی هم درباره‌ی پروژه به مسئولان توضیح دادیم چون از ما خواسته شده بود. ولی بیشتر نگران مسائل امنیتی در خارج از کشور بودیم، در کشورهای

خلاصه‌ی داستان

فیلم‌های خانوادگی چیزهای عجیبی هستند. می‌شود دسته‌جمعی روبه‌رویشان نشست و در عرض چند ساعت تمام یک زندگی را مرور کرد. گاهی با دور آهسته، گاهی هم با دور تند. فیلم‌های خانوادگی چیزهای با ارزشی هستند. هر چه از عمرشان می‌گذرد با ارزش‌تر هم می‌شوند. به خصوص برای آدم‌هایی که سرگذشت عجیبی مثل ما داشته باشند. این فیلم بر اساس فیلم‌های خانوادگی است که مصطفی محمدی در طول سال‌ها از مناسبت‌های خانوادگی ضبط کرده است. داستان بر اساس همین فیلم‌های خانوادگی است که داستان خانواده‌های ایرانی مقیم کانادا را که فرزندان سمیه در اردوگاه اشرف به سر می‌برد، حکایت می‌کند.

عوامل

کارگردان: مرتضی پایه شناس
متولد ۱۳۶۱/تهران
تخصیلات: کارشناس ارشد عکاسی دانشگاه هنر
فیلم‌شناسی: وطن دوستی، نامه ۱۲۶ آبان ۵۹، جایی که زندگی می‌کنیم، ملاقات پشت دیوار اشرف، به کوتاهی زندگی به بلندی همت
تصویربرداری: مصطفی محمدی، محمد رحیمی، مرتضی پایه شناس
صداپرداز: پرویز شمشیری
تدوینگر: مرتضی پایه شناس
نویسنده‌ی گفتار متن: مرتضی پایه شناس
گوینده‌ی متن: مرتضی پایه شناس
مدیر تولید: هادی حیدری
عکاس: حسن کمالی
تهیه‌کننده: محمد شکیبانی



مختلفی ما فیلمبرداری کردیم و با آدم‌هایی بودیم که تجربه‌ی همکاری با این سازمان را داشتند و احتمال تحت‌نظر بودنشان بسیار زیاد بود. بیشتر نگرانی ما همین بود(می‌خندد) البته خیلی نگران نبودیم فقط فکر می‌کردیم ممکن است خطراتی هم داشته باشد.



هست، خب برویم به آنها ببینیم. من درباره‌ی این عدم آگاهی بسیار احساس مسئولیت می‌کردم. ایده‌ی من و آقای پایه شناس این بود فیلم‌هایی بسازیم که جوانان آگاه شوند و بگویند با وجود اینکه ما به بعضی مسائل معترض هستیم ولی این سازمان را هم قبول نداریم چون حرف ما با آنها یکی نیست. می‌خواستیم نشان بدهیم که یک روحیه‌ی انقلابی در طول زمان ممکن است به جاهای خیلی بدی کشیده و تبدیل به مسئله‌ی خطرناکی بشود. خواستیم به فعالان سیاسی هشدار بدهیم که اگر می‌خواهید فعالیت کنید، بکنید اما حواستان باشد که این سازمان می‌خواهد از جریان‌های موجود سوءاستفاده کند. این مهم‌ترین انگیزه‌ی ما بود و با اینکه ما قبلاً فیلمی به نام «پشت دیوار اشرف» ساخته بودیم که درباره‌ی همین موضوع بود و از تلویزیون پخش شده بود اما لازم دیدیم این موضوع را برای کسانی که به رسانه‌ی ملی اعتماد ندارند نیز بازگو کنیم و آنها را از طریق سینما آگاه کنیم. این فیلم برای مخاطبی است که همه‌ی اطلاعات را از تلویزیون نمی‌گیرد. مخاطبی که بدبین‌تر است. بنابراین نگاه حکومتی در این فیلم دیده نمی‌شود. فیلم از زبان کسانی است که مسند عضویت در سازمان مجاهدین را تجربه کرده‌اند و آسیب دیده‌اند.

آقای پایه شناس کارگردان فیلم، اعتقاد داشتند که ما